

نشاء مازندرانی

میرزا زین العابدین نشاء فرزند میرزا علی اکبر مستوفی خالصه مازندران از تیره ترکمانان جهانشاهی میباشد که اجدادش در سلسله منشیان خوانین قاجار بوده و پس از کشته شدن محمد حسنخان بوسیله طهماسبعلی افشار (نادرشاه) میرزا علی اکبر پدر نشاء که از طرف خان قاجار بسمت مستوفی املاک خالصه منصوب و در شهر ساری اقامت اختیار نموده بود و فرزندش میرزا زین العابدین در مشهد بتحصیل اشتغال داشت با امر نادرشاه بعنوان منشیگری و نظارت در امور هزینه‌های سپاهیان جزو ملتزمین رکاب نادر فرا خوانده می‌شود و در کلیه جنگ‌های این سردار بزرگ شرکت و همراه وی بوده است .

تولد نشاء در شهر ساری اتفاق افتاده ولی چون مدت‌ها در مشهد اقامت داشت به مشهدی اشتها ریافت .

نشاء علاوه بر حسن خط و تبیج در نگارش مراسلات و فرامین سلطنتی در فن نظم و انشاد غزلیات از شعرای بسیار خوب دوران سلطنت افشاریه و از جمله کسانیست که در بیروی سبک (صائب تبریزی) بی‌همتا و اگر اورا صائب ثانی خطاب نمائیم شایسته چنین عنوانی بوده و راه خطا نمی‌مورد ایم

شرح حال اورا بطور اختصار و اله داغستانی در تذکره ریاض الشعرا و سید محمد صدیق حسنخان بهادر در تذکره صبح گلشن با ثبت چند بیت می از اشعارش بیان داشته‌اند که بهیچوجه مفید فایده‌تی نیست .

از دیوان اشعارش تا جائیکه نویسنده این سطور اطلاع دارد بیش از دویست نسخه در دست نیست. نخست جزوه ناقص و ابتری از اوست جزو کتب کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که شماره ۳۹۴۶ آن کتابخانه ثبت گردیده و حاوی مقداری از غزلیات و قصاید ترکی او و مجموعاً در حدود دوهزار بیت میباشد.

نسخه دوم متعلق باینجانب است که محتوی قریب به سه هزار بیت از آثار وی و این نسخه هر چند از حیث کتابت خیلی جدید است (یعنی در محرم سنه ۱۳۵۸ نوشته شده) ولی از جهت صحت و احتوای بر مقداریر زیادتری شعر از نسخه مذکور اولی مزیت بیشتری دارد.

برای روشن شدن سوانح زندگی و سبک شعر نشاء مأخذی جز دیوان اشعارش ما را بدست نیامد که بتوان بدان استناد جست و آنچه را که از تتبع در آثارش ما را معلوم شد ذیلاً باغزلی از او نقل میشود.

در مقطع یکی از غزلیات خود انتسابش را بقبیله ترکمانان جهانشاهی چنین بیان مینماید:

بنده از بندگمان شاه شاهانم از آن
(نشاء) میخوانند در عالم (جهانشاهی) مرا

حضور خود را در رکاب نادرشاه در سفر داغستان اشاره نموده و گوید:
(نشاء) بیمار مشو در سفر (داغستان)

نه طبیعی نه دوائی نه پرستاری هست

در مسافرت نادر به نجف نیز همراه وی بوده است
هر کس شبی مقیم در این آستان نشد

در روز حشر صدر نشین جهان نشد

گویا که قدر خاک ز افلاک برتر است

ورنه چـرا زمین نجف آسمان نشد

درضمن مثنوی ایکه در اصفهان سروده اشاره بطبع شعری والدش مینماید .
درغزلیات خود کراراً نام صائب را بتکریم یاد نموده و گوید :

از لاله گرو برده دل (نشاء) (چو صائب)

تا سوخت بداغ تو محبت جگرم را

غزلیات چندتن از سرایندگان همعصر خود را استقبال و جواب گفته و از آن جمله شعرای زیرین میباشند .

۱ - (ز شوکت) مصرعی را (نشاء) زاد خویشتم دارم

(الهی رنگ تأثیری کرامت کن فغانم را)

۲ - (نشاء) جان آمد بتن از مصرع (هاشم) که گفت

(هر که از دل ناوک مژگان سیاهم بگذرد)

در مدح نادرشاه دوقصیده بترکی سروده ، اولی بسال ۱۱۵۹ هـ . دومی را بسال

۱۱۶۷ هـ . مؤلف صبح گلشن مینویسد ، نشاء در اواخر عمر به تبریز رفته و بسال

۱۱۸۰ هـ . در آن شهر درگذشت .

نشاء در خلق مضامین تازه دستی توانا داشته و ابیات جانانه که نشانه تسلط کامل

او در پیروی از سبک هندی است در خلال غزلیاتش دیده میشود که از هر حیث در خور

ستایش و آفرین و امتیاز میباشد و مابیتی چند بعنوان نمونه ذکر می نمائیم و سپس چند

غزل از دیوان اشعارش :

شغل دنیا راصفائی نیست ، ز آن هر عاملی

میشود معزول چون ، بیند بخواب آئینه را

نگردد (نشاء) تحصیل هنر بی خون دل حاصل

شود در ناف آهو مشک از خون جگر پیدا

قطره را تنگدلیها ز ره بی بصری است

این حبابیست که تا چشم گشائی دریاست

شود در کندی شمشیر افزون تندی دشمن

بآزار دلم شد ناله های بی اثر باعث

(نشاء) میگفتند نتوان ماه را تسخیر کرد

ما با فسون رام خود ، آنماه را کردیم وشد

بهترین معرف التهاب درونی نشاء را سوز و کدازهای پرشور و حال غزلیاتش

مشهود میدارد .

غزل

هیچ جا دیگر نشانی نیست چون عنقا مرا

بسکه چون نقش نگین نام تو کند از جا مرا

هیچ باطل نیست خالی در جهان از فیض حق

میکند فکر مکانت در مکان پیدا مرا

معنی بود و نبود عالم کون و فساد

جذرو مدی در نظر می آید از دریا مرا

در لباس لفظ باشد شخص معنی را ظهور

چه ره امروز شد آئینه فردا مرا

فیض معشوق ازل را میبرم از حسن یار

می شود حاصل ز دنیا لذت عقبی مرا

ربطها را من ندانم ، دانم این پیغام اوست
 خویش را هر کس کند پیدا : کند پیدا مرا
 توبه خواهم کرد از می (نشاء) ترسم عـاقبت
 دستگیریهای ساقی ، افکند از پا مرا

رباعی

این چرخ جفا پیشه عالی بنیاد
 هر گز گره کار کسی را نکشاد
 هر جای دلی دید که داغی دارد
 داغ دگری بر سر آنـداغ نهاد

مادام که آدمی بدام هوی و هوس گرفتار است دوام این نسبت از وی دشوار است . اما چون آثار جذبات لطف دروی ظهور کند، و مشغله محسوسات و معقولات را از باطن وی دور التذاز بآن غلبه کند بر لذات جسمانی و راحت روحانی .

(جامی)